روش‌شناسي روايات تفسيري آيات مهدويّت (1)

محمدعلي رضايي‌اصفهاني

چکيده

آيات مهدويت را تا حدود 250 آيه شمرده‌اند که از شيعه و اهل سنت، رواياتي در آن باره حکايت شده است. اين روايات، از سه جنبه قابل بررسي است:

اول. از ديدگاه روش‌هاي تفسيري؛

دوم. از ديدگاه گرايش‌هاي تفسيري؛

سوم. از ديدگاه قواعد تفسيري.

اين نوشتار بر آن است روايات تفسيري آيات مهدويت را از ديدگاه اول بررسي كند. ديدگاه دوم و سوم، در مقالات بعدي بررسي خواهد شد.

در اين نوشتار، به اين نتيجه خواهيم رسيد که در روايات تفسيري آيات مهدويت، از روش‌هاي صحيح و معتبر، همچون روش تفسير قرآن به قرآن، تفسير روايي، تفسير اشاري (باطني)، تفسير علمي و تفسير عقلي و اجتهادي استفاده شده و در عين حال، از روش تفسير به رأي، پرهيز شده است؛ چرا که اين شيوه همواره توسط پيامبر6 و اهل بيت: نکوهش شده است.

کليد واژه‌ها: روش گرايش، تفسير، آيات، روايات، مهدويت.

واژگان

واژه‏هاى اساسى در باب «روش‏ها و گرايش‏هاى تفسير قرآن» عبارتند از:

روش. مقصود از «روش»، استفاده از ابزار يا منبع ويژه‌اي در تفسير قرآن است كه معانى و مقصود آيه را روشن ساخته و نتايج مشخّصى به دست مى‏دهد.

به عبارت ديگر، چگونگى كشف و استخراج معانى و مقاصد آيات قرآن را روش تفسير قرآن گويند.

تفسير. كشف و پرده بردارى از ابهام كلمات و جمله‏هاى قرآن و توضيح مقاصد و اهداف آن‌ها است.

به عبارت ديگر، مقصود از تفسير، تبيين مراد استعمالى آيات قرآن و آشكار كردن مراد جدّى آن، براساس قواعد ادبيات عرب و اصول عقلايى محاوره است.[1]

تقسيمات روش‌هاي تفسير قرآن

صاحب‌نظران، دربارة روش‌ها، تقسيمات متعددي ارائه کرده‌اند؛ از جمله گلدزيهر مستشرق مجارستاني (1850ـ 1921 م) در کتاب مذاهب التفسير الاسلامي، و دکتر ذهبي در کتاب التفسير و المفسرون و آيت الله معرفت در کتاب التفسير و المفسرون في ثوبه القشيب و نيز استاد عميد زنجاني در کتاب مباني و روش‌هاي تفسير قرآن و خالد عثمان السبت در کتاب قواعد التفسير و محمد حسين علي الصغير در کتاب دراسات قرآنيه، المبادي العامة لتفسير القرآن الکريم، و خالد عبدالرحمن العک در کتاب اصول التفسير و قواعده.[2]

اما اين‌جا روش‌هاي تفسيري را براساس منابع مورد استفاده در تفسير، به شش روش تقسيم مي‌کنيم، تا جايگاه روش و گرايش در روايات تفسيري مهدويت به خوبي روشن شود.

اول: روش‌هاي تفسيري

1. تفسير قرآن به قرآن؛

2. تفسير روايي؛

3. تفسير علمي؛

4. تفسير اشاري (باطني و عرفاني ...)؛

5. تفسير عقلي؛

6. تفسير به رأي (باطل و غيرصحيح)؛

7. تفسير جامع اجتهادي (شامل همه روش‌هاي تفسيري، به جز تفسير به رأي).

روايات تفسيري مهدويت، از ميان روش‌هاي تفسيري، به روش تفسير اشاري (باطني و عرفاني) توجه ويژه‌اي داشته است. اين جهت‌گيري، در روايات به خوبي نمايان است. البته در اين روايات، از روش‌هاي ديگر تفسيري نيز استفاده شده است. به زودي نمونه‌هاي آن‌ها ذکر مي‌شود.

پيشينه روايات تفسيري مهدويت

دربارة احاديث مربوط به آيات مهدويت، کتاب‌هاي زيادي نگارش يافته است. گاهي يک سوره (مانند سورة والعصر) و گاهي تا 260 آيه را دربارة امام عصر(عج) دانسته و روايات مربوط به آن‌ها را جمع‌آوري کرده‌اند (مانند معجم الاحاديث الامام المهدي، اثر شيخ علي کوراني).

از قديم‌ترين کتاب‌ها در اين زمينه، المحجة فيما نزل في القائم الحجة، تأليف سيد هاشم بحراني (م 1107 ق) و جلد 13 بحارالانوار علامه مجلسي (م 1111 ق) است.

اينک تعدادي از اين کتاب‌ها را معرفي مي‌کنيم:

1. المحجة فيما نزل في القائم الحجة، سيد هاشم بحراني (1107 ق)، ترجمه آن، با نام سيماي حضرت مهدي‌(عج) در قرآن، مهدي حائري قزويني، تهران، 1374، آفاق. در اين كتاب، 120 آيه، به ترتيب نزول، همراه روايات آن، جمع‌آوري شده است.

2. امام مهدي از ديدگاه قرآن و عترت و علايم بعد از ظهور، قم، قلم، ترجمه علي دواني. اين كتاب، گزيده كتاب مهدي موعود (جلد 13 بحار الانوار) است.

3. ملاحم القرآن، ابراهيم انصاري زنجاني، 1400 ق، چاپ مؤلف. (پيش‌گويي‌هاي قرآن دربارة نشانه‌هاي ظهور و روايات...).

4. طريق الي المهدي المنتظر‌ عليه السلام، سعيد ايوب، بيروت/ الغدير، 1998م. (آينده و ظهور مهدي و اخبار غيبي قرآن در اين‌باره).

5. المهدي في القرآن (موعود قرآن)، سيد صادق حسيني شيرازي، مؤسسه امام مهدي(عج)، تهران، 1360 شمسي يا قمري. فارسي و عربي. (190 آيه دربارة امام عصر(عج) از منابع اهل سنت).

6. سورة والعصر، حضرت امام زمان(عج) است، عباس راسخي نجفي، قيام، قم، 1372.

7. المهدي الموعود في القرآن الكريم، محمدحسين رضوي، دارالهادي، 2001.

8. حكومت جهاني حضرت مهدي(عج) از ديدگاه قرآن و عترت، محمود شريعت‌زاده خراساني، 1379، دارالصادقين. (مجموعه آيات قرآن درباره حضرت مهدي(عج) با روايات آمده است).

9. مصلح مقتدر الهي كيست؟، سيد علي اكبر شعفي، 1342، اصفهان.

10. پور پنهان در افق قرآن حضرت مهدي(عج)، جعفر شيخ الاسلامي، تهران، يكان، 1378ش.

11. غريب غيبت در قرآن، محمدحسين صفاخواه، تهران، آمه.

12. اثبات مهدويت از ديدگاه قرآن، علي صفئي كاشاني، 1376، تهران، مفيد.

13. قاطع البيان في الايات المؤولة بصاحب الزمان(عج)، فضل الله عابدي خراساني، دارالمرتضي، 1404 ق. (202 آيه را تأويل و تطبيق كرده است).

14. القرآن يتحدث عن الامام المهدي(عج)، مهدي حسن علاء الدين، دارالاسلامية، بيروت.

15. ثورة المواطئين للمهدي(عج)، مهدي حمد فتلاوي، 1993 م، دارالبلاغه، بيروت. (بشارت‌هاي قرآني و نبوي دربارة انقلاب مهدي(عج)).

16. مهدي(عج) در قرآن، رضا فيروز، 1378 ش، تهران، رايحه.

17. مهدويت از نظر قرآن و عترت، خيرالله مرداني، تهران، آيين جعفري، 1401‌ق.

18. چهل حديث در پرتو چهل آيه در فضايل حضرت ولي عصر(عج)، مسجد جمكران، تهران، وزارت ارشاد، 1378ش. (چهل آيه و روايات مربوطه).

19. سيماي مهدويت در قرآن، محمدجواد مولوي نيا، قم، امام عصر(عج)، 1381ش.

20. الآيات الباهرة في بقية العترة الطاهرة او تفسير آيات القرآن في المهدي صاحب‌الزمان(عج)، تهران، بعثت، 1402 ق، سيد داوود ميرصابري.

21. سيماي امام زمان(عج) در آيينة قرآن، علي اكبر مهدي‌پور (140 آيه جمع آوري كرده است).

22. موسوعة المصطفي و العترة (16) المهدي المنتظر، حسين شاكري، الهادي، 1420 ق. (144 آيه را با روايات آورده است).

23. الامام المهدي في القرآن و السنة، سعيد ابومعاش، 1422 ق، آستان قدس. (همة آيات بر طبق سوره‌ها تا آخر قرآن همراه روايات).

24. معجم احاديث الامام المهدي(عج)، مؤسسة المعارف الاسلامية، الجزء الخامس، الآيات المفسرة. (تحت اشراف شيخ علي كوراني، 1411 ق، /260 آيه را جمع كرده است).

25. مهدي در قرآن، محمد عابدين زاده، بنياد تهران (40 آيه).

26. سيماي نوراني امام زمان(عج) در قرآن و نهج البلاغه، عباس كمساري.

27. سيماي حضرت مهدي(عج) در قرآن، سيد جواد رضوي، چاپ موعود.

28. جلد سيزدهم بحارالانوار، علامه مجلسي، (م 1111 ق) که به فارسي نيز ترجمه شده و بسياري از آيات و روايات مهدويت را جمع‌آوري کرده است.

روش‌هاي تفسيري

1. روش تفسير قرآن به قرآن

روش تفسير قرآن به قرآن، عبارت است از «تبيين معاني آيات قرآن و مشخص كردن مقصود و مراد جدي از آن‌ها با کمک آيات ديگر»؛ به عبارت ديگر «قرآن را منبعي براي تفسير آيات قرآن قرار دادن».

تفسير قرآن به قرآن، يكى از كهن‏ترين روش‏هاى تفسير قرآن است و سابقه آن به صدر اسلام و زمان حيات پيامبر 6 باز مى‏گردد. اين روش توسط اهل بيت عليه السلام ادامه يافت و برخى از صحابه و تابعين نيز از اين روش استفاده كرده‏اند. اينك به مثال‏هاى زير توجّه كنيد:

از پيامبر اسلام 6 دربارة مقصود از «ظلم» در آية Gلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍF[3] پرسيدند؛ حضرت، با استناد به آيه Gإِنَّ الشرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌF[4] مقصود از ظلم در آيه اول را همان شرك دانست كه در آيه دوم بيان شده است.[5]

اين حديث و احاديث مانند آن، نشان مى‏دهد پيامبر 6 از روش تفسير قرآن به قرآن استفاده مى‏كرده و در عمل، آن را به پيروان خود مى‏آموخته‏اند.

علاّمه طباطبايى معتقد است قرآن بيان همه چيز است؛ پس نمى‏تواند بيان خودش نباشد؛ از اين رو در تفسير آيات، بايد سراغ خود آيات قرآن برويم؛ در آن‌ها تدّبر كنيم و مصاديق آن‌ها را مشخص سازيم و تفسير قرآن به قرآن كنيم. همچنين بر آن است كه تفسير قرآن به قرآن، همان روشى است كه پيامبر‌6 و اهل‏بيت‌ عليه السلام در تفسير پيموده‏ و تعليم داده‏اند و در رواياتشان به ما رسيده است.[6]

در كتاب‏هايى كه دربارة شيوه‏ تفسير نگارش يافته است، به روش تفسير قرآن به قرآن پرداخته، آن را تبيين كرده و به آن سفارش كرده‏اند.

از جمله اين افراد آيت‌الله معرفت، استاد عميد زنجانى و عبدالرحمن العك را مى‌توان نام برد.[7]

در احاديث تفسيري مهدويت نيز در موارد متعددي از شيوه تفسير قرآن به قرآن استفاده شده است؛ از جمله:

Gبِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏ \* وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرِ إِذَا تَلاَهَا \* وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا \* وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا \* وَالسَّماءِ وَمَا بَنَاهَا \* وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا \* وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا \* قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا \* كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا \* إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا \* فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا \* فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا \* وَلاَ يَخَافُ عُقْبَاهَاF؛[8]

به نام خداى گسترده‏مهرِ مهرورز\* سوگند به خورشيد و ]تابش[ نيمروزش! سوگند به ماه هنگامى كه در پى آن در آيد! سوگند به روز، هنگامى كه آن را آشكار سازد! سوگند به شب، هنگامى كه آن را فرا گيرد! سوگند به آسمان و آن‌كه آن را بنا كرد! سوگند به زمين و آن‌كه آن را گستراند! سوگند به نفس و آن‌كه آن را مرتب ساخت! و بد كاري و پارسايى‏اش را به او الهام كرد! كه به يقين، كسى كه آن را [پاك كرد و] رشد داد؛ رستگار ]و پيروز[ شد. و به يقين، كسى كه آن ]نفس را با گناه آلوده كرد و[ پوشاند، نوميد شد! ]قوم[ ثمود به سبب طغيانش ]پيامبرش را[ تكذيب كرد؛ آن‌گاه كه بدبخت‏ترينشان برانگيخته شد؛ و فرستادة خدا به آنان گفت: «ماده شتر ]معجزه آساى[ خدا و آبشخور آن را ]واگذاريد.[‌»‌؛ او را تكذيب كردند و آن را پى كردند؛ پس پروردگارشان به سبب [پيامد] گناهشان، آنان را هلاك ساخت و آن‌ها را ]با خاك[ يكسان كرد؛ در حالى كه از فرجام آن‌ها نمى‏ترسد.

الامام الصادق عليه السلام: «والشمس وضحيها: الشمس، أمير المؤمنين عليه السلام، و ضحيها: قيام القائم عليه السلام، لأن الله سبحانه قال: و أن يحشر الناس ضحي.

والقمر اذا تليها: الحسن والحسين عليه السلام.

والنهار اذا جليها: هو قيام القائم عليه السلام.

والليل اذا يغشيها: حبتر (و دولته قد غشي) عليه الحق.

و أما قوله: والسماء و ما بنيها، قال: هو محمد عليه و آله السلام، هو السماء الذي يسموا اليه الخلف في العلم.

و قوله: کذبت ثمود بطغويها، قال: ثمود رهط من الشيعه، فان الله سبحانه يقول: و أما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمي علي الهدي فأخذتهم صاعقة العذاب الهون، و هو السيف اذا قام القائم عليه السلام.

و قوله تعالي: فقال لهم رسول الله، هو النبي6.

ناقة الله و سقياها: قال الناقة الامام الذي (فهم عن الله و فهم عن رسوله) و سقياها: أي عنده مستقي العلم.

فکذبوه فعقروها فدمدم عليهم ربهم بذنبهم فسويها: قال: في الرجعة. و لا يخاف عقبيها: قال: لايخاف من مثلها اذا رجع».[9]

اين روايت، در باب تفسير قرآن به قرآن بسيار جالب است و به چند شيوه فرعي تفسير قرآن به قرآن که مفسران عصر ما از آن‌ها استفاده مي‌کنند اشاره کرده است؛ از جمله:

1. استفاده از شيوه عام تفسير قرآن به قرآن براي تفسير آيه Gوَالشَّمْسِ وَضُحَاهَاF (شمس:1) که با استناد به آيه Gأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحىًF (طه: 59) تفسير شده است؛ يعني براي آن‌که ثابت کند مقصود از نور خورشيد در اين آيه، نور قيام امام عصر(عج) است‌ ـ که پرتوي از نور خورشيد ولايت امام علي عليه السلام است ـ به آية 59 سورة طه استناد کرده است که به گرد آمدن مردم در روزي نوراني اشاره كرد.

ممکن است اين تفسير اشاره به باطن آيه باشد، ولي براي بيان آن، از روش تفسير قرآن به قرآن استفاده شده است.

2. استفاده از شيوه تطبيق بر مصاديق جديد. در اين روايت، چندين بار ظواهر آيه بر مصاديق جديد، تطبيق شده است؛ يعني با استفاده از قاعده «جري و تطبيق»،[10] قوم ثمود را بر گروهي از شيعه و رسول الله را که در ظاهر آيه، حضرت صالح عليه السلام است، بر پيامبر اسلام6 تطبيق کرده است.

3. در اين روايت، آسمان را به پيامبر اسلام6، شمس را به حضرت علي عليه السلام و قمر را به امام حسن و امام حسين عليه السلام تفسير کرده که نوعي بيان بطن آيه است. در بخش تفسير اشاري (باطني) توضيح خواهيم داد که براساس برخي معاني بطن قرآن، نوعي اخذ قاعده کلي و بيان مصاديق جديد آن است.

البته نکات اين سوره بسيار است که به همين اندازه اکتفا مي‌کنيم.

Gاللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاَّ شَرْقِيِّةٍ وَلاَ غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِي‏ءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى‏ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَلِيمٌF؛[11]

«خدا نورِ آسمان‏ها و زمين است؛ مثال نور او، همانند چراغدانى است كه در آن، چراغى باشد كه آن چراغ، در بلورى است و آن بلور، چنان‌كه گويى ستاره‏اى درخشان است ]و اين چراغ، با روغنى[ از درخت خجسته زيتونى كه نه شرقى و نه غربى است، افروخته مى‏شود؛ نزديك است روغنش روشنى بخشد؛ گر‌چه هيچ آتشى بدان نرسيده باشد. ]اين[ نورى است بر فراز نوري ديگر. خدا هر كس را بخواهد ]و شايسته بداند[ به نور خود راهنمايى مى‏كند و خدا براى مردم مَثل‏ها مى‏زند و خدا به هر چيزى دانا است».

أمير المؤمنين: «النور القرآن، والنور اسم من أسماء الله تعالي، و النور النورية، و النور ضوء القمر، والنور ضوء المؤمن و هو الموالات التي يلبس لها نوراً يوم القيامة و النور في مواضع من التوارة و الإنجيل و القرآن حجة الله علي عباده، و هو المعصوم... فقال تعالي Gوَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَF فالنور في هذا الموضع هو القرآن، و مثله في سورة التغابن قوله تعالي Gفَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنزَلْنَاF يعني سبحانه القرآن و جميع الأوصياء المعصومين، من حملة کتاب الله تعالي، و خزانه، و تراجمته، الذين نعتهم الله في کتابه فقال: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِندِ رَبِّنَا» فهم المنعوتون الذين أنار الله بهم البلاد، و هدي بهم العباد، قال الله تعالي في سورة النور: Gاللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ...F إلي آخر الآية، فالمشکاة رسول الله آيه و المصباح الوصي، و الأوصياء عليه السلام و الزجاجة فاطمة، و الشجرة المبارکة رسول الله6 و الکوکب الدري القائم المنتظر عليه السلام الذي يملأ الأرض عدلا.[12]

در اين روايت، «نور» را به خدا تفسير کرده که ظاهر آيه است. سپس با کمک آيات ديگر، آن را به «قرآن» و «معصومان» تفسير کرده است؛ يعني از نوعي تفسير قرآن براي روشن کردن معناي آيه استفاده شده است.

البته نور، داراي مراتبي است که بالاترين مرتبه آن، نور الهي، سپس نور قرآن و اهل بيت عليه السلام است که پرتوي از نور الهي و مايه روشني راه و هدايت مردم هستند. اين‌گونه احاديث، براي جلوگيري از تجسيم، به تفسير عقلي و اجتهادي و حتي علمي نياز دارد که در مباحث بعدي روشن مي‌شود. البته اين‌گونه احاديث تفسير قرآن به قرآن، در روايات مهدويت متعدد است؛ از جمله ذيل آيه 6 و7 سورة نازعات.[13]

2. روش تفسير روايي

مقصود از روش تفسير روايي، آن است که مفسر قرآن، از سنت پيامبر6 و اهل بيت عليه السلام (که شامل قول، فعل و تقرير آن‌ها مي‌شود) براي روشن کردن مفاد آيات و مقاصد آن‌ها استفاده کند.[14]

سير تاريخي تفسير روايي را مي‌توان به چند دوره تقسيم کرد:

الف) دوران پيامبر6

تفسير روايى قرآن، همزاد وحى است؛ چرا كه اولين مفسّر قرآن، پيامبر6 است كه خداى متعال به او دستور بيان و تفسير قرآن داد و فرمود:

Gوَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْF؛[15]«و اين ذكر ]= قرآن[ را به سوى تو فرستاديم، تا براى مردم، آنچه را كه به سوى آنان فرو فرستاده شده است، روشن بيان كنى».

البته سنّت و بيان پيامبر6 نيز ريشه در وحى داشت؛ چنان كه از آن حضرت حكايت شده است كه فرمود: «آگاه باشيد كه به من قرآن داده شده است و نيز مثل آن همراه آن] به من داده شده است[».[16]

صحابيان با رجوع به آن حضرت، تفسير قرآن را مى‌آموختند. گاهى پاى سخنان او مى‏نشستند و معانى و تفسير قرآن را فرا مى‏گرفتند.

از ابن مسعود حكايت شده است: «هميشه هر فرد از ما هنگامى كه ده آيه قرآن را مى‏آموخت، از آن‌ها عبور نمى‏كرد، تا اين كه معانى و ]روش[ عمل به آن‌ها را بياموزد».[17]

گاهى اصحاب پيامبر6 از آن حضرت، مطالب را مى‏پرسيدند. حتى دوست داشتند عرب‏هاى بيابانى بيايند و چيزي بپرسند و آنان گوش دهند.[18]

ب) دوران اهل بيت‏ عليه السلام

شيوه تفسير روايى در عصر امامان‏ عليه السلام نيز ادامه داشت.

امام على‏ عليه السلام كه شاگرد ارشد پيامبر6 در تفسير بود،[19] سخنان و توضيحات آن حضرت را شنيده بود و حكايت مى‏كرد؛ همان گونه كه امامان اهل بيت‏ عليه السلام نيز همين روش را دنبال كرده با حكايت احاديث تفسيرى پيامبر6 و امام على‏ عليه السلام براى مردم، بدان‏ها استدلال مى‏كردند. تعداد اين احاديث كه با واسطه اهل‏بيت‏ عليه السلام حكايت شده، به هزاران روايت مى‏رسد.[20]

ج) دوران جمع آورى و تأليف روايات تفسيرى

اوّلين رساله از اين مجموعه‏ها در شيعه، كتاب تفسير منسوب به امام على‏ عليه السلام است كه طى يك روايت مفصّل، در آغاز تفسير نعمانى آمده است.[21]

يكى ديگر از آن‌ها، «مصحف علي بن أبي‏طالب» است كه علاوه بر آيات قرآن، تأويل و تفسير و اسباب نزول را بيان كرده است. هر چند اين كتاب اكنون در دسترس ما نيست.[22]

تفسير ديگر، منسوب به امام باقر عليه السلام (57 ـ 114 ق) است كه ابوالجارود، آن را حكايت كرده[23] و نيز تفسير منسوب به امام صادق عليه السلام (83 ـ 148 ق) كه به طور پراكنده در كتاب حقايق التفسير القرآني آمده است.[24]

سپس از تفسير على بن ابراهيم قمى (307 ق) و فرات كوفى (زنده در سال 307 ق) و تفسير عيّاشى (م بعد از 320 ق) و تفسير نعمانى (م بعد از 324 ق) و تفسير منسوب به امام حسن عسكرى (م ‏254) مى‏توان نام برد.

البته روايات فقهى پيامبر و اهل بيت‏ عليه السلام نيز كه نوعى تفسير براى آيات الاحكام قرآن است، در مجموعه‏هايى همچون كافى، من لايحضره الفقيه و تهذيب و استبصار گردآورى شد.

در همين دوران، تفسير جامع البيان في تفسير القرآن، اثر ابن جرير طبرى (م 310) را داريم. مجموعه‏هاى حديثى صحاح سته اهل‏سنّت نيز در اين دوره تدوين شد. سپس تفسير روايى از قرن پنجم تا نهم با ركود نسبى مواجه شد و تفاسير عقلى و اجتهادى، رايج شد. اما در قرن دهم تا دوازدهم، با رشد اخبارى‌گرى در شيعه، تفاسير روايى ديگرى همچون البرهان في تفسير القرآن، اثر سيدهاشم حسينى ‏بحرانى (م‏1107ق) و تفسير نورالثقلين، تأليف الحويزى (م 1112 ق) نوشته شد؛ همان‏طور كه مجموعه‏هاى حديثى بزرگي، همچون وسائل الشيعة، وافى و بحارالانوار نوشته شد كه بسيارى از روايات آن‌ها تفسير قرآن به شمار مى‏آيد.

در اهل‏سنّت نيز در اين دوران، تفسير درّالمنثور، اثر جلال‏الدين سيوطى (م 911 ق) گردآورى شد.

اكنون نيز در تفاسير جديد، به روايات تفسيرى پيامبر6 و اهل‏بيت‏ عليه السلام توجّه مى‏شود و معمولاً در لابه‏لاى تفسير يا در بخش جداگانه‏اى آورده و نقد و بررسى مي‌شود؛ همانند روش علاّمه طباطبايى در الميزان كه در ذيل هر دسته از آيات، «بحث روايى» مى‏آورد.

در احاديث تفسيري آيات مهدويت نيز در موارد متعددي از روش تفسير روايي استفاده شده و براي توضيح آيات مهدويت به احاديث پيامبر6 و اهل بيت عليه السلام استناد کرده‌اند؛ از جمله:

يَاحَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِن رسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ؛[25]

اى افسوس بر بندگان! هيچ فرستاده‏اى به سراغ آنان نيامد، مگر اين‌كه همواره او را ريشخند مى‏كردند.

امام الصادق عليه السلام فرمود:

خبر تدريه خير من عشر ترويه. إن لکل حق حقيقة، و لکل صواب نورا، ثم قال: إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتي يلحن له فيعرف اللحن، إن أمير المؤمنين عليه السلام قال علي منبر الکوفة: «إن من ورائکم فتنا مظلمة عمياء منکسفة لا ينجو منها إلا النومة». قيل: «يا أمير المؤمنين! و ما النومة؟» قال: «الذي يعرف الناس و لا يعرفونه.

واعلموا أن الأرض لا تخلو من حجة الله عزوجل و لکن الله سيعمي خلقه عنها بظلمهم و جورهم و إسرافهم علي أنفسهم، ولو خلت الأرض ساعة واحدة من حجة الله لساخت بأهلها، ولکن الحجة يعرف الناس و لا يعرفونه، کما کان يوسف يعرف الناس و هم له منکرون»، ثم تلا: Gيا حسرة علي العباد ما يأتيهم من رسول إلا کانوا به يستهزؤنF[26].

در روايات تفسيري مهدويت، اهل بيت عليه السلام گاهي از روايات امام علي عليه السلام براي توضيح آيات استفاده کرده‌اند؛ از جمله در روايت فوق، امام صادق عليه السلام از سخنان امام علي عليه السلام براي توضيح دربارة امام مهدي عليه السلام و نقش آن حضرت در جهان هستي ياري جسته است، سپس به آيه 30 سورة يس استشهاد کرده‌ و آن را نقل کرده است. اين، گونه‌اي از تفسير روايي آيات قرآن است.

همچنين در ذيل آية 11 سورة غافر در روايتي که از امام صادق عليه السلام حکايت شده است، به حديث سخنان پيامبر6 درباره مسخ و رجعت دشمنان اهل بيت عليه السلام استناد شده است.[27]

3. روش تفسير عقلي

عقل در لغت، به معناى امساك، نگهدارى و منع چيزى است.

عقل در دو مورد كاربرد دارد:

نخست، به قوّه‏اى كه آماده پذيرش دانش است. اين، همان چيزى است كه اگر در انسان نباشد، تكليف از او برداشته مى‏شود. در احاديث، از اين عقل تمجيد شده است.

دوم، به علمى كه انسان، به وسيله اين قوّه كسب مى‏كند، عقل گويند.

قرآن، كافران را به سبب اين‌گونه تعقّل نكردن، مذمّت كرده است.[28]

در اين‌باره، به احاديث پيامبر6[29] و اشعار امام على‏ عليه السلام استناد كرده‌اند.[30]

روش تفسير عقلى قرآن، پيشينه‏اى كهن دارد. برخى معتقدند پيامبر6 كيفيّت اجتهاد عقلى در فهم نصوص شرعى (از قرآن يا سنّت) را به اصحاب خويش آموزش داده است؛[31] ولى ريشه‏ها و نمونه‏هاى تفسير عقلى را مى‌توان در احاديث تفسيرى اهل‏بيت‏ عليه السلام يافت.

در اين رابطه از تفسير القرآن و العقل، اثر نورالدين اراکي و تفسير قرآن کريم، نوشتة ملاصدرا نيز مي‌توان ياد کرد.

روش تفسير عقلى قرآن عبارت است از:

الف. استفاده‏ ابزارى از برهان و قراين عقلى در تفسير، براى روشن كردن مفاهيم و مقاصد آيات قرآن. در اين صورت، عقل منبع و ابزار تفسير قرآن شده و احكام و برهان‏هاى عقلى، قراينى براى تفسير آيات قرار مى‏گيرد. از اين عقل، با عنوان عقل اكتسابى و احكام عقلى قطعى يا عقل برهانى ياد مي‌شود.

ب. استفاده از نيروى فكر در جمع‏بندى آيات (همراه توجّه به روايات، لغت و...) و استنباط از آن‌ها براى روشن ساختن مفاهيم و مقاصد آيات. حاصل اين مطلب، همان تفسير اجتهادى قرآن است. در اين صورت، عقل مصباح و كاشف است.

از اين عقل، با عنوان عقل فطرى يا نيروى فكر و قوه ادراك ياد مى‏شد.

بنابر ديدگاه مشهور، هر دو قسم فوق، جزيى از روش تفسير عقلى قرآن است؛ امّا با دقّت در مطالب، روشن شد كه قسم دوم به طور تسامحى، تفسير عقلى خوانده مى‏شود و در حقيقت، تفسير عقلى، همان قسم اول است.[32] براي نمونه، به آيه ذيل و روايت ذيل آن، مي‌نگريم:

Gوَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لاَ يُوقِنُونَF؛[33] «و هنگامى كه گفتار ]= فرمان عذاب[ برآنان واقع شود] و در آستانة رستاخيز قرار گيرند[، جنبنده‏اى را از زمين براى آنان بيرون مى‏آوريم كه با آنان ]در اين‌باره[ سخن مى‏گويد، كه مردم، همواره به نشانه‏هاى ما يقين نداشتند».

الإمام أميرالمومنين عليه السلام «و أي آية هي؟» قال: قول الله: و إذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض. الآية، فأي دابة هي؟، قال عمار: والله ما أجلس و لا آکل و لا أشرب حتي أريکها، فجاء عمار مع الرجل إلي أميرالمؤمنين عليه السلام و هو يأکل تمراً وزبدا، فقال له: يا أبا اليقظان هلم، فجلس عمار و أقبل يأکل معه، فتعجب الرجل منه، فلما قام عمار قال له الرجل: سبحان الله يا أبا اليقظان، حلفت أنک لا تأکل و لا تشرب و لا تجلس حتي ترينيها؟! قال عمار: قد أريتکها إن کنت تعقل.»[34]

آية دوم:

Gاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَF؛[35] «بدانيد خدا زمين را پس از مردنش زنده مى‏كند؛ به يقين، نشانه‏هاى ]خود[ را براى شما بيان كرديم؛ باشد كه شما خردورزى كنيد».

ابن عباس:

Gإعلموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها: يعني يصلح الأرض بقائم آل محمد من بعد موتها، يعني من بعد جور أهل مملکتهاF.

قد بينا لکم الآيات: بقائم آل محمد، لعلکم تعقلون.[36]

آية سوم:

Gوَلَنُذِيقَنَّهُم مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى‏ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَF؛[37] «و قطعاً غير از عذاب بزرگ تر ]آخرتى[، از عذاب نزديك‏تر ]دنيايي[ به آنان مى‌چشانيم؛ باشد كه بازگردند».

الامامان الباقر و الصادق عليه السلام: «إن العذاب الأدني الدابة والدجال».[38]

در اين احاديث چند نکتة قابل توجه وجود دارد:

1. در حديث تفسيري يکي از آيات فوق، «دابّة» به امام علي عليه السلام و در حديث تفسيري دوم، به عذاب تفسير شده است. جمع اين‌ها نياز به فقه الحديث و تفکر و تعقّل دارد؛ يعني بايد از روش تفسير عقلي براي فهم اين احاديث استفاده کرد.

شايد بتوان گفت امام علي عليه السلام ماية عذاب کافران است؛ پس مصداق «دابّة» مي‌تواند امام علي عليه السلام و عذاب براي مخالفان باشد.

2. در پايان روايت نخست و دوم به صورت صريح از لزوم تعقّل در اين‌گونه احاديث سخن گفته شده است.

برخي ديگر از احاديث تفسيري نيز، نيازمند تفسير عقلي و اجتهادي است؛ از جمله:

آيه 35 سورة نور که خدا و قرآن و معصومان عليه السلام را نور معرفي کرده است. براي جلوگيري از تشبيه نور الهي به نور جسماني، لازم است تفسير عقلي و اجتهادي انجام شود.

برخي ديگر از مواردي که به تفسير عقلي و اجتهادي نياز دارند، عبارتند از:

مبحث نور پروردگار که در آيه 69 سورة زمر مطرح شده و در احاديث به نور امام عصر عليه السلام تفسير شده است.[39] (در مبحث تفسير علمي، مطالبي در اين باره خواهد آمد) و مشابه آن، ذيل آيه 35 سورة نور آمده است که امام را به «نور» و «کوکب» تشبيه کرده است.[40]

4. روش تفسير علمي

مقصود از علم در اين‌جا، «علوم تجربي» اعم از علوم طبيعي و انساني است. از آن‌جا که در قرآن بيش از هزار آيه به علوم تجربي اشاره دارد، ناچاريم براي فهم برخي آيات، يا رفع تعارض‌ها، به يافته‌هاي علوم تجربي مراجعه کنيم.

اين شيوه تفسير، به طور عمده سه دوره داشته است:

دوره نخست، از حدود قرن دوم هجرى تا حدود قرن پنجم بود كه با ترجمه آثار يونانى به عربى آغاز شد و بعضى مسلمانان، سعى كردند آيات قرآن را با هيأت بطلميوسى تطبيق كنند؛ مانند بوعلى سينا.[41]

دوره دوم از حدود قرن ششم شروع شد؛ هنگامى كه بعضى دانشمندان به اين نظريه متمايل شدند كه همه علوم، در قرآن وجود دارد و مى‏توان علوم مختلف را از قرآن كريم استخراج كرد (در اين‌باره غزالى سر آمد بود). اين دو نوع تفسير علمى (تطبيق قرآن با علوم و استخراج علوم از قرآن) قرن‏ها ادامه داشت و هر زمان، دانشمندان مسلمان، به موافقت يا مخالفت با آن مى‌پرداختند.

دوره سوم، تفسير علمى كه موجب اوج‏گيرى و رشد فوق العاده آن شد، پس از قرن 18 ميلادى و رشد علوم تجربى در مغرب زمين و ترجمة كتاب‏هاى مختلف در زمينه‏ علوم فيزيك، شيمى، پزشكى و كيهان شناسى به عربى آغاز شد. اين دوره جديد، به ويژه در قرن اخير ـ كه در جهان اسلام، اثرات خود را در مصر و هندوستان بر جاى گذاشت ـ موجب شد دانشمندان مسلمان، در پي انطباق قرآن با علوم تجربى برآيند. اين مسأله آن هنگام اهميّت بيشترى يافت كه تعارض علم و دين، در اروپا اوج گرفت و كتاب مقدّس، به سبب تعارضات آن با علوم جديد هر روز، به عقب رانده و ميدان براى پيدايش افكار كفر آميز و ضد دينى باز مى‏شد. هجوم اين افكار به كشورهاى اسلامى و برتري صنعتى غرب، موجب جذب جوانان مسلمان به فرهنگ غربى مى‏شد.

در اين ميان، دانشمندان و مفسران بسياري به اظهار نظر در بارة تفسير علمي پرداخته، با آن موافقت يا مخالفت کرده‌اند[42] يا اعجاز علمي قرآن را از آن اثبات نموده‌اند[43] که ذکر آن‌ها از حوصله اين نوشتار خارج است.

اقسام تفسير علمى از نظر شكل و شيوه تفسير

الف. استخراج همه علوم از قرآن كريم‏

طرفداران قديمى تفسير علمى مانند: ابن أبي‏الفضل المرسى، غزالى و ... كوشيده‏اند همه علوم را از قرآن استخراج كنند؛ زيرا عقيده داشتند همه چيز در قرآن وجود دارد. در اين راستا، آياتى را كه ظاهر آن‌ها با يك قانون علمى سازگار بود، بيان مى‌كردند و هر‌گاه ظواهر قرآن، كفايت نمى‏كرد، به تأويل مى‏پرداختند و ظواهر آيات را به نظريات و علومى كه در نظر داشتند، بر مى‏گرداندند. از اين‌جا بود كه علم هندسه، حساب، پزشكى، هيأت، جبر، مقابله و جدل را از قرآن استخراج مى‏كردند.

براى نمونه، از آيه‏ شريفه‏ Gوَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِF[44] ـ كه در آن، ابراهيم‏ عليه السلام مي‌فرمايد: «هنگامي كه بيمار شدم، او است كه شفا مى‌دهد» ـ علم پزشكى را استخراج كردند[45] و علم جبر را از حروف مقطعه‏ اوايل سوره‏ها استفاده كردند[46] و از آيه‏ شريفه‏ Gإِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَهَاF زمين لرزه‏ سال 702 ق را پيش‌بينى كردند.[47]

روشن است اين نوع تفسير علمى، به تأويلات زياد در آيات قرآن، بدون رعايت قواعد ادبى، ظواهر و معانى لغوى آن‌ها مى‌انجامد.

از همين رو است كه بسيارى از مخالفان، تفسير علمى را نوعى تأويل و مجازگويى دانسته‏اند[48] كه البته در اين قسم از تفسير علمى، حق با آنان است. ما نيز پيش‌تر، اين مسأله (وجود همه‏ علوم در ظواهر قرآن) را بررسى كرديم و به اين نتيجه رسيديم كه اين كلام، مبانى صحيحى ندارد.

ب. تطبيق و تحميل نظريات علمى بر قرآن كريم‏

اين شيوه از تفسير علمى، در يك قرن اخير رواج يافته و بسيارى از افراد با مسلّم پنداشتن قوانين و نظريات علوم تجربى، سعى كردند آياتى موافق آن‌ها در قرآن بيابند. هر گاه آيه‏اى موافق با آن نمى‏يافتند، به تأويل يا تفسير به رأى پرداخته، آيات را بر خلاف معانى ظاهرى، حمل مى‏كردند.

براى مثال، در آيه‏ شريفة‏ Gهُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَاF؛[49] او است خدايى كه شما را از يك تن آفريد و از آن نيز جفتش را مقرر داشت»، كلمه‏ «نفس» را، به معناى پروتون و «زوج» را الكترون معنا كردند و گفتند: منظور قرآن، اين است كه همه شما را از پروتون و الكترون كه اجزاى مثبت و منفى اتم است، آفريديم. در اين تفسير، حتّى معناى لغوى و اصطلاحى نفس را رعايت نكردند.[50]

اين گونه تفسير علمى، در يك قرن اخير، در مصر و ايران رايج شد و موجب بدبينى برخى دانشمندان مسلمان به انواع تفسير علمى شد. آنان يكسره تفسير علمى را تفسير به رأى و تحميل نظريات و عقايد بر قرآن دانسته، آن را طرد كردند؛ چنان كه علّامه طباطبايى، تفسير علمى را نوعى تطبيق اعلام كرد.[51]

البتّه دربارة اين نوع تفسير علمى، حق با مخالفان آن است؛ چرا كه مفسّر، هنگام تفسير بايد از هرگونه پيش داورى خالى باشد، تا بتواند تفسير صحيح انجام دهد. اگر با انتخاب يك نظريه‏ علمى، آن را بر قرآن تحميل كند، پا در طريق تفسير به رأى گذاشته كه در روايات، وعده‏ عذاب به آن داده شده است.

ج. استخدام علوم براى فهم و تبيين بهتر قرآن‏

در اين شيوه از تفسير علمى، مفسّر با دارا بودن شرايط لازم و با رعايت ضوابط تفسير معتبر، به تفسير علمى قرآن مي‌پردازد. او مي‌كوشد با استفاده از مطالب قطعى علوم كه با دليل عقلى پشتيبانى مى‏شود و با ظاهر آيات قرآن، طبق معناى لغوى و اصطلاحى، به تفسير علمى بپردازد و معانى مجهول قرآن را كشف كرده، در اختيار انسان‏هاى تشنه‏ حقيقت قرار دهد. اين شيوه‏ تفسير علمى، بهترين نوع، بلكه تنها نوع صحيح از تفسير علمى است.

در اين شيوه‏ تفسيرى، بايد از هرگونه تأويل و تفسير به رأى، پرهيز كرد و تنها به طور احتمالى از مقصود قرآن سخن گفت؛ زيرا علوم تجربى به سبب استقراى ناقص، و مبناى ابطال پذيرى كه اساس آن است، نمى‏تواند نظريات قطعى بدهد.

از اين نوع تفسير علمى، اعجاز علمى قرآن نيز اثبات مى‏شود؛ براى مثال، قانون زوجيت تمام گياهان، در قرن هفدهم ميلادى كشف شد؛ اما قرآن، حدود ده قرن قبل از آن، از زوج بودن تمام گياهان، بلكه همه‏ موجودات سخن گفته است.[52]

اكنون به نقل دو آيه و روايات ذيل آن‌ها و بررسي آن‌ها مي‌پردازيم:

Gوَلَوْ تَرَى‏ إِذْ فَزِعُوا فَلاَ فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَكَانٍ قَرِيبٍF؛[53] «و اگر ببينى هنگامى را كه ]كافران[ وحشت زده‏اند، چراكه هيچ ]راه[ گريزى نيست و از مكانى نزديك ]به عذاب[ گرفتار شده‌اند ]تعجب خواهى كرد![ ».

الإمام الباقر عليه السلام: «من الصوت، و ذلک الصوت من السماء» و Gأخذوا من مکان قريبF قال: «من تحت أقدامهم خسف بهم».[54]

ابن عباس: «هو جيش السفياني، قال: من أين أخذ؟ قال: من تحت أرجلهم»[55]

آية دوم نيز چنين است:

Gقَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَى‏ يَوْمِ يُبْعَثُونَ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ \* إِلَى‏ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِF؛[56] «]ابليس[ گفت: «پروردگارا! پس مرا تا روزى كه ]مردم[ برانگيخته خواهند شد، مهلت ده» ]خدا[ فرمود: «پس در واقع تو از مهلت‌داده‌شدگانى، تا روز زمان معلوم».

الإمام الرضا عليه السلام: «لا دين لمن لا ورع له، ولا إيمان لمن لا تقية له إن أکرمکم عند الله أعملکم بالتقية، فقيل له: يا ابن رسول الله إلي متي؟ قال: إلي يوم الوقت المعلوم، و هو يوم خروج قائمنا أهل البيت فمن ترک التقية قبل خروج قائمنا فليس منا.

فقيل له: يا ابن رسول الله و من القائم منکم أهل البيت؟ قال الرابع من ولدي، ابن سيدة الإماء، يطهر الله به الأرض من کل جور، و يقدسها من کل ظلم.

(و هو) الذي يشک الناس في ولادته، و هو صاحب الغيبة قبل خروجه، فإذا خرج أشرقت الأرض بنوره، و وضع ميزان العدل بين الناس فلا يظلم أحد أحداً.

و هو الذي تطوي له الأرض، و لا يکون له ظل.

و هو الذي ينادي مناد من السماء يسمعه جميع أهل الأرض بالدعاء إليه يقول: ألا إن حجة الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه، فإن الحق معه و فيه، و هو قول الله عزوجل: Gإِن نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَF.[57]

بررسي

احاديث بسياري دربارة امام مهدي و آيات مهدويت حکايت شده است که نياز به تفسير علمي دارد؛ از جمله احاديث فوق دربارة خروج سفياني و صيحه آسماني که در احاديث شيعه و اهل سنت آمده است.

دربارة اين‌گونه احاديث دو گونه مي‌توان قضاوت کرد:

اول آن‌که آن‌ها را از روي تعبد بپذيريم و بگوييم اعجاز است.

دوم آن‌که با توجه به اکتشافات جديد علمي، اين احاديث را تحليل علمي کنيم. به عبارت ديگر در عصري که اين احاديث صادر شده بود، هنوز راديو و تلويزيون و ماهواره و... کشف و ساخته نشده بود، تا مردم به خوبي معناي صداي آسماني (صيحه) را درک کنند و اهل بيت: به اندازه عقول و علوم مردم سخن گفته‌اند.

اما در عصر ما که اکتشافات انجام جديد شده است، به راحتي مي‌توانيم اين احاديث را تحليل کنيم يا حداقل احتمال دهيم صداي آسماني (صيحه)، چيزي شبيه امواج راديويي و تلويزيوني يا شکستن ديوار صوتي است که از يک نقطه جهان صادر مي‌شود و همه مردم مي‌شنوند و حجت بر آنان تمام مي‌شود. اين همان چيزي که در تفسير عصر حاضر از آن، با عنوان تفسير علمي ياد مي‌شود؛ يعني توضيح آيات و روايات به وسيله استخدام علوم در فهم قرآن و احاديث.

مثال ديگر:

Gوَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِي‏ءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَF؛[58] «و ]در رستاخيز[ زمين، به نور پروردگارش روشن مى‏شود و نامة ]اعمال[ نهاده مى‏شود و پيامبران و گواهان آورده مى‏شوند و بينشان به حق داورى مى‏شود؛ درحالى كه آنان مورد ستم واقع نمى‏شوند».

«إن قائمنا إذا قام أشرقت الأرض بنور ربها، و استغني العباد عن ضوء الشمس، و صار الليل و النهار واحداً، و ذهبت الظلمة، و عاش الرجل في زمانه ألف سنة، يولد في کل سنة غلام لا يولد له جارية، يکسوه الثوب فيطول عليه کلما طال، و يتلون عليه أي لون شاء.[59]

مقصود از نور امام عصر عليه السلام در اين روايت چيست که با وجود آن، مردم نيازي به نور خورشيد ندارند؟

مسلماً مراد آن نيست که امام عصر(عج) مانند يک رآکتور هسته‌اي عمل مي‌کند و نوري قوي‌تر از خورشيد مي‌تاباند.

پس لازم است از آيه و روايت تحليل علمي و عقلي ارائه شود؛ يعني گفته شود نور امام عصر عليه السلام نوري معنوي است که راه مردم را روشن مي‌کند و بهتر از نور خورشيد است؛ پس تعبير روايت کنايي است، يا آن كه علوم بشري در زمان امام عصر عليه السلام به برکت وجود آن حضرت آن‌قدر پيشرفت مي‌کند و روشنايي هسته‌اي و غير آن، آن‌قدر زياد مي‌شود که مردم نيازي به نور خورشيد نخواهند داشت.

به هر حال، اين آيه و روايت ذيل آن، به تفسير علمي يا عقلي و اجتهادي نياز دارد. از همين نمونه است:

روايات مسخ[60] ذيل آيه 11 سورة غافر.

روايات رجعت[61] ذيل آيه 51 سورة غافر.

روايات انشقاق قمر[62] ذيل آيه 1 سورة قمر.

روايات خروج آتش از مغرب[63] ذيل آيه 1 سورة معارج که همگي نيازمند توضيح علمي و عقلي براي نسل جوانند.

البته تذکر اين مطالب، بدان معنا نيست که همه معجزات اهل بيت عليه السلام را به صورت علمي افراطي (آن هم به صورت تحميل نظريه‌هاي علمي، يا استخراج علوم و...) توجيه بکنيم؛ بلکه منظور، آن است که تا حدي که ممکن است علوم تجربي را براي توضيح روايات تفسيري مهدويت به کار ببنديم؛ البته با رعايت قواعد صحيح تفسير.

5. روش تفسير اشاري (عرفاني ـ باطني)

مفهوم‌شناسي

«اشاره» در لغت، به معناي علامت و نشانه دادن به عنوان انتخاب چيزي (از قول، عمل يا نظر) است.[64]

واژه‏ «اشارت» در قرآن نيز به كار رفته است؛ مريم‏ عليه السلام به سوى عيسى‏ عليه السلام در گاهواره اشاره كرد، تا مردم از او پرسش كنند: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ»[65]؛ يعنى چيزى را در پاسخ مردم انتخاب كرد و به آن ارجاع داد.

اشاره در اصطلاح، به معناى چيزى است كه از كلام استفاده مى‏شود؛ بدون اين كه كلام براى آن وضع شده باشد.

اشاره گاهى حسّى است؛ همان طور كه در الفاظ اشاره، مثل «هذا» مى‏آيد و گاهى اشاره‏ ذهنى است؛ مثل اشارات كلام كه اگر گوينده مى‏خواست به آن‌ها تصريح كند، بايد سخنان زيادى مى‏گفت.

البته اشاره گاهى ظاهر و گاهى خفى است.[66]

مقصود از تفسير اشارى چيست؟

تفسير اشارى، به اشاراتي مخفى گفته مى‏شود كه در آيات قرآن كريم موجود است و بر اساس عبور از ظواهر قرآن و توجه به باطن استوار است؛ يعنى از طريق دلالت اشاره و با توجه به باطن قرآن، مطلبى از آيه برداشت و نكته‏اى روشن شود كه در ظاهر الفاظ آيه بدان تصريح نشده است. به عبارت ديگر، اشارات آيه، لوازم كلام هستند كه از نوع دلالت التزامى به شمار مى‏آيند.

البتّه از آن‌جا كه تفسير اشارى، داراى گونه‏هاى مختلف، همچون تفسير رمزى، عرفانى، صوفى، باطنى و شهودى است، تعريف‏هاى متعدّدى از آن ارايه شده است كه در مبحث ديدگاه‏ها و دلايل، نقل و نقد و بررسى خواهد شد.

تاريخچه

پيشينة برخى اقسام تفسير اشارى، همچون تفسير باطنى را مى‏توان در صدر اسلام پيدا كرد. ريشه‏هاى اين تفسير، در سخنان پيامبر6 و اهل بيت: است كه فرموده‏اند: قرآن ظاهر و باطنى دارد[67] و در برخى احاديث به باطن آيات اشاره كرده‏اند.[68]

در برخى احاديث، از امام على بن الحسين‏8 و امام صادق‏ عليه السلام حكايت شده است:

كتاب اللَّه عزّوجلّ على أربعة أشياء على العبارة و الإشارة و اللطايف و الحقايق، فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطايف للأولياء و الحقايق للأنبياء[69]؛

كتاب خداى عزوجلّ، برچهار چيز استوار است: بر عبارت و اشارت و لطايف و حقايق. عبارت‏هاى قرآن، براى عموم مردم است و اشارات آن براى افراد خاص است و لطايف قرآن براى دوستان و اولياست و حقايق قرآن براى پيامبران است.

ديدگاه‏ها

درباره‏ روش تفسير اشارى، ديدگاه‏ها، تعريف‏ها و تقسيم‌بندى‏هاى متفاوتى وجود دارد. هر مفسّر، يا صاحب‏نظرى كه در اين باره قلم زده، به يك يا چند گونه از تفسير اشارى توجّه كرده و با آن موافقت يا مخالفت نموده است يا يك گونه‏ ديگر را ردّ كرده است. اينك براى آشنايى با ديدگاه‏ها، برخى از آنان را ذكر مى‏كنيم.

اول: ديدگاه موافقان تفسير اشاري

الف. ديدگاه امام خمينى1

آن بزرگوار درباره برداشت هاى عرفانى از قرآن مى‌نويسد:

يكى ديگر از حُجب كه مانع از استفاده از اين صحيفه نورانيه است، اعتقاد به آن است كه جز آن كه مفسّران نوشته يا فهميده‏اند، كسى را حق استفاده از قرآن شريف نيست، و تفكّر و تدبّر در آيات شريفه را با تفسير به رأى كه ممنوع است، اشتباه نموده‏اند و به واسطه‏ اين رأى فاسد و عقيده‏ باطله، قرآن شريف را از جميع فنون استفاده عارى نموده و آن را به كلى مهجور نموده‏اند؛ در صورتى كه استفادات اخلاقى و ايمانى و عرفانى، به هيچ وجه، مربوط به تفسير نيست، تا تفسير به رأى باشد....

سپس با مثالى درباره آيات پيروى موسى از خضر و استفاده‏ توحيد افعالى از آيه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» مى‏نويسد:

الى غير ذلك از امورى كه از لوازم كلام استفاده مى‏شود كه مربوط به تفسير به هيچ وجه نيست.

علاوه بر آن كه تفسير به رأى نيز كلامى است كه شايد آن، غير مربوط به آيات معارف و علوم عقليه كه موافق موازين برهانيه است و آيات اخلاقيه كه عقل را در آن مدخليت است، باشد؛ زيرا كه اين تفاسير، مطابق با برهان متين عقلى يا اعتبارات واضحه عقليه است كه اگر ظاهرى بر خلاف آن‌ها باشد، لازم است آن‌ها را از ظاهر مصروف نمود.

... پس محتمل است، بلكه مظنون است كه تفسير به رأى، راجع به آيات احكام باشد كه دست آرا و عقول از آن كوتاه است و به صرف تعبّد و انقياد از خازنان وحى و مهابط ملائكة الله بايد اخذ كرد.[70]

بررسى: مرحوم امام، برداشت‏هاى عرفانى از آيات را از مقوله‏ تفسير نمى‏داند، بلكه از باب لوازم كلام كه شايد مقصود آن مرحوم بطون باشد، مى‌داند.

بنابر اين آن بزرگوار به تفسير عرفانى باطنى ضابطه‏مند اشاره دارد كه متكى بر عقل است و به تفسير به رأى نمى‏انجامد.

ب. ديدگاه استاد حسن عبّاس زكىّ

وي به دفاع از صوفيه برخاسته و با توجيه تفسير اشارى آنان، آن را از تفسير باطنيه كه ظاهر قرآن را كنار مى‏گذارند، جدا مى‏داند و مى‏نويسد:

مفسّران كه از علماى شريعت هستند، بر ظاهر الفاظ قرآن توقّف مى‏كنند؛ ولى اهل تحقيق يا صوفيه، اين تفسير ظاهرى را قبول مى‏كنند و آن را اصل مى‏دانند؛ ولى نمى‏گويند تفسير ظاهرى تنها مراد است؛ چون اين، موجب محدويت كلام خدا مى‏شود كه نامحدود است.

بلكه مافوق ادراك عقلى، چيزى به نام قلب است كه ذوق خاص دارد كه مثل كسى است كه ميوه‏اى مى‏خورد؛ ولى نمى‏تواند مزه‏ آن را براى ديگرى بگويد؛ از اين رو، سخن قلب در قالب الفاظ در نمى‏آيد و از آن به «اشاره» تعبير مى‏شود. پس اشارات، ترجمان تجليّات و مشاهدات قلبى است؛ يعنى اسرار كلام خدا و پيامبر كه خدا بر برگزيدگان و دوستان خود افاضه مى‏كند، و اين، همان باطن قرآن است.

ولى اين اشارات قلبى و تفسير صوفيه نيز تنها مراد آيات قرآن نيست؛ آن گونه كه باطنيه مى‏گويند و شريعت را باطل مى‏دانند و در برابر نصوص قرآن خاضع نمى‏شوند.[71]

بررسى: سخن وي درباره‏ جمع بين ظاهر و باطن قرآن نيكو است؛ اما توضيح نداده است چگونه شهودهاى قلبى را به عنوان باطن قرآن بپذيريم و معيار و ضابطه آن چيست.

به نظر مى‏رسد مشكل اصلى تفسير عرفانى، صوفى، اشارى، رمزى و باطنى همين جا است كه در مباحث بعدى بدان مى‏پردازيم.

ج. ديدگاه تفتازاني

از ديگر طرفداران تفسير اشارى (از نوع صوفى) مى‌توان از تفتازانى نام برد كه مى‏نويسد:

آنچه برخى محققان گفته‏اند كه نصوص قرآن، بر ظواهر آن باقى است؛ اما در آن، اشارات مخفى به امور دقيق است كه براى اهل سلوك كشف مى‏شود -كه ممكن است اين اشارات را با ظاهر آيات كه مقصود است، جمع كرد ـ اين مطلب، از كمال ايمان و عرفان خالص است.[72]

دوّم: ديدگاه مخالفان تفسير اشارى

ديدگاه استاد عميد زنجانى

وي در كتاب مبانى و روش‏هاى تفسيرى، فصل هشتم را به اين روش تفسيرى اختصاص داده و پس از تقسيم آن به سه گونه‏ فرعى رمزي، اشاري و شهودي، اين‏گونه توضيح داده است:

الف. تفسير رمزى

صوفيه و باطنيه كه دين را از قيد و بند ظواهر شرع و جهات خشك و تقيّدات مذهبى آزاد مى‏دانستند، جهت استحكام تشكيلات مذهبى خود، به دو مسأله‏ باطن داشتن قرآن، و امثال و كنايات و اشارات موجود در آيات توجه كردند.

آنان از اين دو مسأله به منظور تأمين مقاصد مذهبى خود استفاده كردند و تعليمات عرفانى و ذوقى و اسرار و مبانى مذهبى خويش را به عنوان تفسير بطنى قرآن بيان كردند.

وي، اين روش را تفسير به رأى مى‏خواند و مثال‏هايى از تفسير قرآن ابن عربى مى‏آورد.[73] سپس گروه «باطنيه» را معرّفى كرده، مى‏نويسد:

باطنيه، طايفه‏اى از شيعيان بودند كه منكر ظواهر شرع و قرآن بودند و مقصود حقيقى قرآن را باطن آن مى‏دانند. هر كس به ظاهر قرآن تمسّك جويد، گمراه است. آنان ظواهر عبادات و بهشت و جهنّم و...را رموز و اشاراتى حاكى از اسرار مذهب مى‏دانند. حتى مفضّل، يكى از ياران امام صادق‏ عليه السلام در نامه‏اى به حضرت، درباره گروه باطنيّه كسب نظر مى‏كند كه حضرت در پاسخ مى‏نويسد: «درباره‏ طايفه‏اى سخن گفته بودى كه من آنان را مى‏شناسم ... به تو گفته‏اند كه آنان گمان مى‏كنند شناخت دين همان شناخت اشخاصى چند ]همچون امامان باطنيّه[ است. نوشته بودى كه آنان مى‏پندارند مقصود از نماز، زكات، روزه، حج، عمره، مسجدالحرام و مشعرالحرام يك شخص معين است ... . آگاه باش كه هر كس چنين عقيده‏اى داشته باشد در نظر من مشرك است. ... اين گونه افراد، سخنانى شنيده‏اند؛ ولى نتوانسته‏اند آن را درك كنند».[74]

و در پايان، اين شيوه را خارج از حدود دلالت لفظى دانسته، آن را تفسير به شمار نمى‏آورد.[75]

ب. تفسير اشارى

برخى به شيوه‏ تفسيرى صوفيه، تفسير اشارى اطلاق كرده‏اند؛ از اين رو كه ظواهر آيات به معانى مورد نظر آنان اشاره دارد. اين اصطلاح، از روايت معروف كه يكى از وجوه قرآن را اشاره دانسته است، گرفته شده است.[76]

سپس شرايط تفسير اشارى را مى‏آورد و با بيان مثالى، در دلالت تفسير اشارى (با فرض وجود شرايط) تشكيك مى‏كند. [77]

ج. تفسير شهودى

تفسير شهودى يا تفسير اشراقى بر اساس مكتب اشراق و شهود، در برخى از تفاسير ديده مى‏شود. شهود، حالتى روحى و احساسى درونى و شخصى است كه با اذكار يا افعال يا تفكر در امر خاصى در انسان به وجود مى‏آيد و در مصاديق صحيح آن، واقعيت‏هايى بر انسان مكشوف مى‏شود.

سپس استاد عميد زنجاني ياد آور مى‏شود:

راه مكاشفه يك منطق و طريقه‏ احساس شخصى است و قابل انتقال به ديگرى نيست و بر ديگران نمى‏تواند حجّت باشد.

در پايان چنين آورده است:

راه درك حقايق، يعنى مكاشفه و شهود، حتّى اگر حق و قابل قبول هم باشد، رسيدن به معانى و مقاصد آيات قرآن از طريق مكاشفه و شهود نمى‏تواند مصداقى براى تفسير باشد؛ زيرا در صدق تفسير، استناد به دلالت لفظى شرط اساسى است؛ در حالى كه در مكاشفه و شهود، استناد به امر ديگرى است. [78]

بررسى

به نظر مى‏رسد جدا سازى تفسير اشارى در بخش شهودى و رمزى مفيد است. با اين توضيح كه مقصود از تفسير رمزى، همان تفسير صوفى نظرى و منظور از تفسير شهودى، همان تفسير صوفى عملى يا فيضى باشد؛ اما جدا سازى تفسير اشارى از رمزى با توضيحاتى كه نويسنده‏ محترم آورده است، روش‏مند مستدل نشده و در حقيقت دو نام براى يك شيوه‏ تفسيرى است.

به هر حال استاد عميد زنجاني، روش تفسير اشارى، شهودى و رمزى، يعنى تمام اقسام تفسير عرفانى و صوفى را نمى‏پذيرد.

سوم: ديدگاه قائلان به تفصيل در تفسير اشارى

الف. ديدگاه علّامه طباطبايى

علّامه طباطبايى در مقدّمه‏ تفسير الميزان با اشاره به روش تفسير صوفى مى‌نويسد:

اما اهل تصوّف، به سبب مشغول بودن به سير باطنى در خلقت و توجّه آنان به آيات انفسى و توجّه كمتر به عالم ظاهر و آيات آفاقى، فقط به تأويل قرآن پرداختند و تنزيل (و ظاهر قرآن) را كنارگذاشتند.

و اين مطالب، موجب جرأت مردم بر تأويل قرآن و تأليف سخنان شعرى و استدلال از هر چيزى براى هر چيز شد.

تا آن كه در نهايت، كار به تفسير آيات بر اساس حساب جُمل و برگشت دادن كلمات به زُبر و بيّنات و حروف نورانى و ظلمانى و غير آن شد.[79]

سپس در انتقاد از اين روش مى‏نويسد:

واضح است كه قرآن، تنها براى اهل تصوّف نازل نشده است و مخاطب آن، اهل علم اعداد و آفاق و حروف نيستند و معارف قرآن، براساس حساب جُمل كه اهل نجوم يونانى آن را قرار داده‏اند، نيست.

در ادامه، با اشاره به روش تفسير باطنى، مى‌نويسد:

بلى، در احاديث از پيامبر صلي الله عليه و آله و ائمه: وارد شده است كه قرآن، ظاهر و باطنى دارد و باطن آن، باطن دارد، تا هفت يا هفتاد بطن.

ولى اهل بيت: همراه توجّه به ظاهر، به باطن نيز توجّه مى‏كردند و به تأويل و تنزيل ـ هر دو ـ توجّه داشتند. [80]

بررسى

علاّمه چند گونه از تفسير اشارى را نام برده‏ است:

اول، تفسير صوفى كه بر اساس تأويل‏هاى بدون دليل، پايه‌گذارى شده است.

دوّم، تفسير باطنى صحيح كه بر اساس توجّه به ظاهر و باطن قرآن استوار است.

ب. ديدگاه آيت اللَّه معرفت

اين استاد، درباره تفسير عرفانى (رمزى و اشارى) مى‏نويسد:

در اين‌جا براى اهل عرفان باطنى، تفاسيرى هست كه بر اساس تأويل ظواهر (آيات) و اخذ به باطن تعابير (قرآن)، بدون توجّه به دلالت‏هاى ظاهرى آن‏ها، و بر دلالت رمز و اشاره، بر اساس اصطلاح خودشان، پايه‏گذارى شده است.

آنان از اطراف و جوانب كلام استفاده مى‏كنند، نه از صريح الفاظ و دلالت كلام. براى ظواهر تعابير، باطن‏هايى فرض كرده‏اند و آن‌ها را بر قرآن كريم، حمل (تحميل) مى‏كنند و در اين راه، به ذوق عرفانى ويژه‏اى استناد مى‏كنند كه ما وراى فهم معمولى مردم است. [81]

وي سپس با بيان تاريخچة تفسير عرفانى، آن را تفسير صوفيه مى‏خواند و با اشاره به مسأله‏ تفسير باطنى مى‏فرمايد:

ما تأويلات غير مستند اين افراد را منكر هستيم؛ اما قبول داريم كه قرآن ظاهر و باطن دارد؛ همان طور كه از پيامبر صلي الله عليه و آله حكايت شده است.

ظاهر قرآن، عبارت است از معنايى كه از تنزيل (آنچه نازل شده است)استفاده مى‏شود و بر استفاده از ظاهر تعبيرات (آيات) بر اساس اصول مقرّر در باب تفهيم و تفهّم استوار است.

اما باطن، عبارت است از مفهوم عام شامل، كه از فحواى آيه استنباط مى‏شود؛ يعنى آيه به طورى تأويل مى‏شود و به جايى باز مى‏گردد كه بر موارد مشابه در طول زمان منطبق شود.

البته تأويل (و به دست آوردن بطن) شرايطى دارد كه بر اساس ذوق‏هاى مختلف و سليقه‏ها نيست.[82]

سپس به تفسير شهودى اشاره مى‏كند و مى‏نويسد:

تفسير صوفى، بر مقدّمات علمى و برهان‏هاى منطقى و سبب معقول، تكيه نمى‏كند؛ بلكه تفسير آنان، چيزى است كه به سبب اشراقات نورى كه از محل بالاتر افاضه مى‏شود؛ يعنى صوفى عارف به درجه‏ كشف و شهود مى‏رسد. معنا براى او كشف مى‏شود. به او اشارات قدسيّه مى‏شود و معارف الهي از غيب، به قلب او مى‏رسد.[83]

در ادامه اين استاد، درباره انواع تفسير باطنى مى‌نويسد:

تفسير صوفى را به دو نوع تقسيم كرده‏اند: نظرى و فيضى.

اين تقسيم، بر اساس تقسيم تصوّف به نظرى و عملى است كه تصوّف نظرى بر اساس بحث و درس است؛ اما تصوّف عملى بر اساس زهد و گذراندن مراحل سير و سلوك عملى و اذكار و اوراد.[84]

و در ادامه، ريشه‏ تصوّف نظرى را به يونانيان برمى‏گرداند و تعاليم آن‌ها را از روح قرآن دور مى‏داند و بيان مي‌كند كه آنان تلاش مى‏كنند نظريات عملى خود را بر قرآن تحميل كنند.

اما تصوّف فيضى، آن است كه قرآن را بر خلاف ظاهر آن، براساس اشارات رمزى تفسير مى‏كند كه براى صاحبان سلوك و رياضت، ظاهر مى‏شود؛ ولى دليل و برهان ندارد. [85]

بررسى

آيت‌الله معرفت نيز چند قسم از تفسير اشارى را بيان كرده‏است:

اول تفسير صوفى كه براساس تأويل و باطن قرآن و استوار است؛ اما تأويلات آن‌ها دليل ندارد.

دوّم تفسير صوفى كه براساس كشف و شهود و تصوّف عملى است.

سوّم تفسير باطنى صحيح كه براساس ضوابط صحيح تأويل و بطن يابى استوار است.

مراحل به دست آوردن بطن و تأويل آيات

مراحل صحيح پى بردن به بُطون (پيام‏هاى نهفته) قرآن عبارت است از:

1. جويا شدن هدف آيه.

2. سنجيدن آن هدف با خصوصيات ذكر شده در متن آيه.

3. آنچه در تحقّق يافتن هدف، دخالت دارد، باقى گذارده شود و آنچه دخالت ندارد، ناديده گرفته شود.

4. مفهومى عام از متن آيه برداشت شود كه مستقيماً در راستاى هدف آيه قرار داشته باشد و از خصوصيات ذكر شده دربارة آيه فراتر بوده و بر موارد مشابه مورد نزول آيه در هر زمان و هر مكان قابل تطبيق باشد.

5. معيار صحّت اين برداشت در آن است كه مفهوم عام استخراج شده از بطن آيه به گونه‏اى باشد كه مورد نزول آيه، يكى از مصاديق شاخص آن مفهوم عام گردد. اگر چنين نشد و با ظاهر تنزيل، تناسب نزديك نداشت، چنين استخراجى نادرست و از قبيل تأويل باطل و تفسير به رأى خواهد بود.[86]

در اين باره به مثال‏هاى سه‏گانه گذشته توجّه كنيد، تا مطلب روشن شود.

2. معيارهاى تفسير اشارى صحيح

از سخنان كسانى كه تفسير اشارى باطنى صحيح را پذيرفته‏اند، استفاده مى‏شود كه رعايت ضوابط و شرايط زير در اين تفسير لازم است:

الف. توجّه به ظاهر و باطن قرآن هر دو؛ يعنى توجّه به بطن و اشارات قرآن، مفسّر را از توجّه به ظاهر آيات و تفسير ظاهرى آن غافل نكند و نگويد قرآن غير از تفسير اشارى باطنى، تفسير ديگرى ندارد. اين ضابطه، از كلام علاّمه‏ طباطبايى و آيت اللّه معرفت و استاد حسن عباس زكى استفاده مى‏شود.[87]

ب. رعايت مناسبت نزديك بين ظاهر كلام و باطن آن؛ يعنى بين دلالت ظاهرى و دلالت باطنى كلام، بيگانگي نباشد و مناسبت، لفظى يا معنوى باشد؛ به گونه‏اى كه بتوان بطن را از ظاهر كلام انتزاع كرد؛[88] همان‌طور كه در مثال قتل با حيات ديديم كه حيات جسم و حيات معنوى و روحى (يعنى هدايت) مناسبت دارد.

ج. مراعات نظم و دقت در الغاى خصوصياتى كه در كلام هست، تا بتوان اصل و مغز كلام را به صورت مفهوم عامى به دست آوريم.

همان طور كه در قانون «سبر و تقسيم» در منطق گفته شده و در علم اصول از آن با عنوان «تنقيح مناط» ياد مى‏شود كه فقها براى به دست آوردن ملاك قطعى حكم شرعى از آن استفاده مى‏كنند و نفي و اثبات حكم، وابسته به آن است و ملاك، همان عموم فحواى كلام است، نه خصوص عنوان وارد شده در زبان دليل.

اين دوشرط و ضابطه را آيت الله معرفت براى تأويل و بطن صحيح آورده‏ است.[89]

د. تفسير اشارى باطنى، با آيات محكم قرآن و دلايل قطعى عقل منافات نداشته باشد.

هـ. تفسير اشارى باطنى، قرينه‏ معتبر داشته باشد. اين قرينه، گاهى عقلى و گاهى نقلى همچون آيات و روايات است؛ يعنى گاهى از روش تفسير عقلى و اجتهادى و گاهى از روش تفسير روايى براى به دست آوردن از بطن و پيام آيه استفاده مى‏شود.

و. مفهوم عام و قاعده‏ كلى كه از آيه استخراج مى‏شود، طورى باشد كه مورد آيه، يكى از مصاديق آن باشد.

بنابراين اگر شرايط عام تفسير رعايت شود، تفسير اشارى باطنى ضابطه‏مند و معتبر خواهد بود.

مثال‌هاي روايات تفسيري مهدويت در روش تفسير اشاري

Gوَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَF؛[90] «و مى‏خواهيم بركسانى كه در زمين مستضعف شده بودند، منّت نهيم و آنان را پيشوايان ]زمين[ گردانيم وآنان را وارثان ]آن[ قرار دهيم».

النبي6 :

«إن الله تعالي لم يبعث نبياً و لا رسولاً إلا جعل له اثني عشر نقيباً... ثم ابنه محمد بن الحسن المهدي القائم بأمر الله ثم قال يا سلمان ... و ذلک تأويل هذه الآية Gوَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَF قال فقمت من بين يديه و ما أبالي لقيت الموت أو لقيني».[91]

بررسي

ظاهر آيه فوق دربارة بني اسرائيل است که مستضعفان آن قوم، با اراده الهي بر فرعونيان پيروز و جانشين آن‌ها مي‌شوند؛ ولي تأويل و باطن آيه درباره امام مهدي عليه السلام و پيروزي نهايي او است؛ همان‌طور که در روايت ذيل آيه تصريح شده بود.

البته اين با يکي از معاني بطن و تأويل سازگار است که همان الغاي خصوصيت از آيه و اخذ قاعده کلي و تعيين مصاديق جديد در هر عصر و تعيين مصداق کامل آن در دوران امام عصر عليه السلام است.

آيه دوّم

Gحم \* عسقF؛[92]

الإمام الباقر عليه السلام:

«حم» حتم، و «عين» عذاب، و «سين» سنون کسني يوسف، و «قاف»: قذف و خسف و مسخ يکون في آخر الزمان بالسفياني و أصحابه، و ناس من کلب ثلاثون ألف ألف يخرجون معه. و ذلک حين يخرج القائم عليه السلام بمکة، و هو مهدي هذه الأمة.[93]

بررسي

يکي از اقسام تفسير اشاري، تفسير رمزي است. حروف مقطعه قرآن، در بسياري از روايات تفسيري توضيح داده شده است. در روايت فوق نيز به برخي رموز «حم، عسق» اشاره شده است. صرف نظر از سند اين احاديث و اقوال مختلفي که درباره حروف مقطعه قرآن وجود دارد،[94] اين مطلب، داراي اهميت است که در روايات تفسيري مهدويت، به تفسير اشاري رمزي دربارة حروف مقطعه توجه شده که لازم است در چارچوب تفسير اشاري رمزي بدان‌ها پرداخته و تجزيه و تحليل شوند؛ ولي بايد بدانيم معناي حروف مقطعه، به اين احتمالات نيست.

مثال ديگر:

Gوَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَF؛[95] «و به يقين هفت ]آيه از سوره حمد با نزول[ دوباره، و قرآن سترگ را به تو داديم».

الإمام الصادق عليه السلام:

«إن ظاهرها الحمد، و باطنها ولد الولد، و السابع منها القائم عليه السلام».[96]

تذکر: در روايت فوق، ظاهر آيه «سبعاً» به معناي هفت عدد است که «سبعاً من المثاني» يکي از نام‌هاي سوره حمد است که هفت آيه دارد؛ همان‌طور که در روايت اشاره شده است؛ اما باطن آيه، هفتمين امام از نسل امام صادق عليه السلام حضرت مهدي(عج) است.

البته ارتباط ظاهر و باطن آيه فوق، براي ما کاملاً روشن نيست؛ ولي شايد به آن اشاره باشد که سوره حمد هفت آيه‌اي دو بار نازل شد؛ معصومان: در اسلام نيز به دو دستة هفت‌تايي تقسيم مي‌شوند که از پيامبر6 تا امام باقر عليه السلام گروه اول و از امام صادق عليه السلام تا امام عصر عليه السلام گروه دوم بودند. اين مطلب، با نوعي الغاي خصوصيت و اخذ قاعده کلي و تطبيق بر مصاديق جديد مي‌تواند سازگار باشد.

مثال ديگر:

Gإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلاَ تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَF؛[97] «در حقيقت، شمار ماه‏ها نزد خدا، [از] روزى كه آسمان‏ها و زمين را آفريده، در كتاب الهى، دوازده ماه است؛ از آن‌ها چهار [ماه‏] حرام است. اين، دين استوار است؛ پس در اين [ماه‏]‌ها به خودتان ستم نكنيد و همگى با مشركان پيكار كنيد؛ همان گونه كه [آنان ] همگى با شما مى‏جنگند و بدانيد كه خدا با پارسايان (خود نگهدار) است».

الإمام الباقر عليه السلام:

«يا جابر أما السنة فهي جدي رسول الله6. و شهورها اثنا عشر شهرا. فهو أميرالمومنين وإلي، و إلي ابني جعفر و ابنه موسي، و ابنه علي، و ابنه محمد، و ابنه علي، و إلي ابنه الحسن، و إلي ابنه محمد الهادي المهدي، إثنا عشر إماما حجج الله في خلقه، و أمناؤه علي وحيه و علمه.

و الأربعة الحرم الذين هم الدين القيم، أربعة منهم يخرجون باسم واحد: علي أميرالمومنين و أبي علي بن الحسين و علي بن موسي و علي بن محمد. فالإقرار بهؤلاء هو الدين القيم. و لا تظلموا فيهن أنفسکم: أي قولوا بهم جميعاً تهتدوا»[98]

تذکر: در اين روايت، باطن ماه (= شهر) هاي دوازدهگانه سال، دوازده امام عليه السلام معرفي شده است.

اين مطلب مي‌تواند با نوعي الغاء خصوصيت و اخذ قاعده كليه و تطبيق بر مصاديق جديد (بطن به معناي خاص) سازگار آيد.

دلايل ممنوعيت تفسير به رأي

مهم‌ترين دلايل مخالفت با تفسير به رأي عبارتند از:

يك. آيات قرآن‏

در اين باره به آيات متعددى استدلال شده است كه مهم‏ترين آن‌ها عبارتند از:[99]

Gقُلْ إنَّمَا حَرَّمَ رَبِّىَ الفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإثْمَ وَالبَغْىَ بِغَيْرِ الحَقِّ وَأنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَاناً وَأنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَF[100]؛ «بگو: پروردگارم، تنها اعمال زشت را، چه آشكار باشد چه پنهان، حرام كرده است و گناه و ستم به ناحق را و اين كه چيزى را كه خدا دليلى براى آن فرو نفرستاده، شريك او قرار دهيد و به خدا مطلبى نسبت دهيد كه نمى‏دانيد».

و نيز مي‌فرمايد:

Gوَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌF[101]؛ «و از آنچه بدان آگاهى ندارى، پيروى مكن».

توضيح:

كسانى كه به اين آيات استدلال كرده‏اند، مى‏گويند:

نخست اين كه تفسير به رأى، سخنى غير علمى است كه به خدا نسبت داده مى‏شود؛ چون كسى كه تفسير به رأى مى‏كند، يقين ندارد كه به واقع مى‏رسد و حدّاكثر آن است كه گمان مى‏كند.

دوّم اين كه نسبت دادن سخن غير علمى به خدا حرام است؛ چرا كه در آيات قرآن، از آن نهى شده است؛ همان طور كه در دو آيه‏ مذكور هم آمده است؛ پس تفسير به رأى حرام است.[102]و[103]

دو: روايات ممنوعيت تفسير به رأى

در اين باره، روايات متعددى در منابع حديثى شيعه و سنّى آمده است:

1. پيامبر اكرم6 فرمود:

«من فسّر القرآن برأيه فليتبوّأ مقعده من النار»؛[104] «هر كس قرآن را به رأى خويش تفسير كند، جايگاهى از آتش براى خود فراهم خواهد كرد».

2. همچنين از پيامبر اكرم ‏6 نقل شده است:

«من قال في القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار»؛[105] «هركس به رأى خود درقرآن سخن گويد، جايگاهى از آتش براى خود فراهم خواهدكرد».

تذكر: دراين روايت، مطلق «قول» و سخن به رأى درباره‏ قرآن، سرزنش شده‏است.

3. امام صادق‏ عليه السلام مي‌فرمايد:

«من فسّر برأيه آية من كتاب اللَّه فقد كفر».[106]؛ «هركس آيه‏اى از كتاب خدا ]قرآن[ را تفسير به رأى كند، به يقين كافر شده است».

4. امام رضا عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل مي‌فرمايد:

«قال رسول‏اللَّه‏6 قال اللَّه جلّ جلاله ما آمن بي من فسّر برأيه كلامى»؛[107] «پيامبر6 از خداى متعال حكايت مى‏كند كه: هركس كلام مرا تفسير به رأى كند، به من ايمان ندارد».

تذکر: از آن‌جا که احاديث تفسيري مهدويت از اهل بيت پيامبر6 صادر شده است و پيامبر6 و اهل بيت عليه السلام در روايات متعدد، تفسير به رأي را ممنوع اعلام کرده‌اند؛ در روايات تفسيري مهدويت، از روش تفسير به رأي استفاده نشده است و در نتيجه، استفاده از اين روش در احاديث تفسيري مهدويت براي مفسران و محدثان ممنوع است.

جمع‌بندي و نتيجه‌گيري

بنابر آنچه بيان شد، در احاديث تفسيري مهدويت، از روش‌هاي تفسيري قرآن به قرآن، روايي، علمي، اشاري، عقلي و اجتهادي استفاده شده و از روش تفسير به رأي استفاده نشده است. البته نمونه‌هاي اين‌گونه روايات زياد بود که ما به ذکر نمونه‌هايي بسنده کرديم. در مقالات بعدي ابعاد ديگر آن‌ها را بررسي مي‌کنيم.

[1] . تعريف تفسير، معمولاً در مبانى روش‏هاى تفسيرى بيان مى‏شود. اين‌جا، حاصل سخن مفردات راغب اصفهانى، تاج العروس، قاموس قرآن، علّامه طباطبايى (الميزان، ج 1، ص 4) و سيوطى (الاتقان، ج 2، ص 192) و طبرسى (مجمع البيان، ج 1، ص 13) بيان شد. در كتاب درآمدى بر تفسير قرآن، ص 35 - 39 ديدگاه‏هاى آنان و نيز جمع‏بندى آن آمده است.

[2] . در کتاب درسنامه روش‌ها و گرايش‌هاي تفسير قرآن، از نگارنده، ص 39 ـ 46، اين تقسيمات نقد و بررسي شده است.

[3] . انعام: 82..

[4] . لقمان: 13.

[5] . فقالوا: «أيّنا لم يظلم نفسه». ففسّره النّبي ـ صلى الله عليه وآله ـ بالشرك و استدلّ بقوله تعالى «ان الشرك لظلم عظيم»صحيح بخارى، كتاب تفسير قرآن؛ تفسير ابن كثير، ج 4، ص 444؛ بصائر الدرجات، صفار، ص 195.

[6] . تفسير الميزان، ج 1، ص 14-15 (از مقدمه تفسير نقل به مضمون كرديم و كلام وي را به طور كامل در ديدگاه‏ها خواهيم آورد).

[7] . التفسير و المفسّرون في ثوبة القشيب، ج 2؛ مبانى و روش‏هاى تفسير قرآن، ص 287؛ و اصول التفسير و قواعده، ص 79.

[8] . شمس: 1 ـ 15.

[9] . تأويل الآيات،ج 2، ص803، ج1؛ إثبات الهداة، ج3، ص566؛ الإيقاظ من الهجعة، ص298، ص299. البرهان، ج4، ص467، ح11؛ المحجة، ص 251؛ بحارالانوار، ج24، ص72؛ و ج53، ص120؛ مقدمة تفسير مرآة الانوار و مشکوة الأسرار، ص200 وص 316.

[10] . قاعده جري و تطبيق را در روايات تفسيري مهدويت در قسمت سوم اين سلسله مقالات توضيح خواهيم داد.

[11] . نور: 35.

[12] . تفسير النعماني: ـ علي ما في المحکم و المتشابه؛ المحکم و المتشابه، ص4؛ بحارالانوار، ج93، ص3.

[13] . معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، ج 5، ص 476.